

" شعر من چیست؟ آتش فریاد

شعر من چیست؟ آیه امید

شعر من چیست؟ سنگر پیکار

شعر من چیست؟ نغمه جاوید

خود چه هستم؟ عصاره اندوه

پیکری سرد و آتشی خاموش

خسته از رنج ظلمتی جاوید

مانده در راه پرسشی خاموش"

جان شیفته

تابستان سال 1332 بود. چند روزی از کودتای 28 مرداد میگذشت. با پدرم به گاراژ مسافربری شهر بوکان رفته بودم تا برادرم را ببینم که روز پیش دستگیر شده اینک بهمراه دو پاسبان به زندان مهاباد اعزام میشد. من دانش آموز کلاس چهارم ابتدائی بودم و در توزیع روزنامه هائی که برادرم نمایندگی پخش آنها در بوکان را داشت به او کمک میکردم. اوجز نشریات جبهه ملی و حزب توده ایران نشریه ای نمی فروخت، مغاره روزنامه فروشیش یکی ازداغترین نقاط شهر و محل بحثهای سیاسی روز بود و اینک با سقوط دولت ملی مصدق وسلطه مجدد ارتجاع، طبیعی بود که یکی از نخستین آماجهای نیروهای دولتی و اربابان محلی باشد و صاحبش دستگیر شود- که چنین هم شد. مادرم با ما به گا راژ نیامده بود. او ناپرهیزی کرده در روز دستگیری پسرش سربرهنه به خیابان آمده بود تا به پاسبانان مامور دستگیری او توهین کند و اکنون باید تاوان جریزه اش را میداد و از نعمت " دیدار آخر" محروم میماند. او را با دستبند آوردند و همراه پاسبانان در قسمت پشت یک جیب کرایه ای نشانندند. ما اجازه صحبت با او را نیافتیم ولی چشمان گریه بار پدرم و نگاه معصومانه او گفتنی ها را گفتند و اندکی بعد ماشین در غبار خیابان خاکی شهر کم شد. تا هنگامیکه التماس خانواده بدرگاه مالکان قدرتمند شهر و شهربانی زیر نفوذ آنان به آزادی مشروط او بیانجامد، چند ماهی طول کشید. او این مدت را در زندان شهربانی مهاباد ماند و انجا بود که در پائیز سال 1332 نخستین چهارپاره نیمائی در کردستان ایران سرود شد.

سراینده شعر، برادرم عمر سلطانی بود که دیرتر تخلص " وفا "

یافت:

" مرا ای مرد زندانبان رها کن

که زندان تو عمرم را سر آورد

بیا از پای من بردار زنجیر

که زنجیر تو جانم را در آورد....." (1)

شعر به زبان فارسی سروده شده بود، چه درکردستان آن سالها،

خواندن و نوشتن به زبان کردی تنها در حد سیگار کشیدن در اتاق مراقبت‌های ویژه بیمارستان آزاد بود. همه باید به "زبان شیرین فارسی" می‌نوشتند و میخواندند. تابلوی این صحبت کردن نا خواسته به "زبان شیرین" همه جا نصب بود و ما بچه های مدرسه تازه به مدرسه پا گذاشته، باید با آموزگاران خود در کوچه و خیابان هم بفارسی صحبت میکردیم تا طعم شیرین آن زبان را مزه کنیم، مهم نبود اگر آموزگار همسایه دیوار به دیوار یا منسوب خانوادگی هم بود. دسترسی به اشعار کردی و دیوان شاعران کرد در روستاها که از چشم عمه رژیم دور بودند اندکی آسانتر بود در داخل شهرها تنها هنگامی میسر شد که دانشجویان کرد به دانشگاههای تبریز و تهران رفتند و در فضای نسبتاً آزادتر آنجا به مبادله متون چاپی کردستان عراق پرداختند- کاری هنوز پر مخاطره ، که تعقیب و آزار بسیاری کسان را بدنبال داشت.

طی ماههایی که به 28 مرداد 32 انجامید، شهر بوکان شاهد یک خیزش قدرتمند مردمی- طبقاتی بود. جنبش را مرحوم "قاسم کریمی" رهبری میکرد. او ماه پیش به تهران رفته از رادیوی دولتی پیام انقلاب و مقاومت در برابر مالکین را به گوش آماده همشهریان خود خوانده بود. برای یک چهره محلی ملاقات با دکتر کریم سنجابی در تهران فراتر از انتظار بود و اوبه آن فراتر دست یافته بود.

دیگر چهره های سر شناس جنبش را بورژوازی خرده پای شهرو عمدتا دوزندگان لباس کردی تشکیل میدادند. (2) سنت این مقاومت و تقابل با رژیم در بین دو زندگان شهر، به دوره رضا شاه برمبگشت چه فرمان متحدالشکل کردن لباس و کلاه از سوی پهلوی، موقعیت شغلی همه آنها را به خطر انداخته بود. مردک قزاق وحدت را در بیرون سر دیده بود، نه در درون آن(3)- انگونه که همپا لکیش آنا تورک در ترکیه.

برادرم در آن هنگامه پر تلاطم، مغازه کوچک روزنامه فروشیش را در بوکان اداره میکرد و من کار رساندن نشریات به آبونه ها را بعهده داشتم. مغازه اش کا نون گرمترین بحثهای سیاسی بود و طرفداران تفکرات چپ و ملی- عمدتا جوانان و آموزگاران، در آن به گفتگو میپرداختند. او خود تمایلات چپی داشت و این تمایل عمدتا بر یک موضع طبقاتی استوار بود. پدرم خیاط خرده پائی بود که همیشه هشت در گرو نه داشت و به زحمت اما با غرور خانواده را اداره میکرد. تنها وجه مشترک فکری بین او و پسر روزنامه فروشش ضدیت با اربابان شهر بود. هر دو تا بن استخوان با خانهای قدرتمندی که حاکم بی چون وچرای شهر و منطقه بودند، دشمنی میورزیدند. داستان پدر، داستان "ننه کوراژ" بود - خیاط ویژه اربابان دشمن خونی آنها هم بود.

بوکان سال 32 شهر و بازاری کوچک برای خرید و فروش روستائیان دهات اطراف بود. اربابان بر جان و مال مردم سلطه مسلم داشتند. هیچکس صاحب ملک شخصی ، خانه یا مغازه نبود و همه چیز به خانها تعلق داشت. با عبور آنها از تنها خیابان شهر، صاحبان مغازه و مشتریانشان باید بپا میخاستند و تنها با اشاره دست نوکران پشت سر خان اجازه نشستن می یافتند .

در چنان جوی بود که قیام ضد اربابی بوکان بر بستر تما یلات ملی - طبقاتی مردم و در فضای آزاد سیاسی ماههای پیش از کودتا شکل گرفت و از شهر به روستا کشید. حرکت انقلابی مردم آ شکارا از برنامه احزاب سیاسی پیشی گرفت و آنها تنها سلانه سلانه به دنبال مردم براه افتاده

بودند. هیچ حزبی نمیتوانست از این جنبش عمیقا طبقاتی دور بماند و قافیه را نبازد. شعار محدود کردن قدرت اربابان که از سوی جبهه ملی علم شده بود، پاسخگوی حداقل خواسته های مردم هم نبود. آنها به چیزی کمتر از تقسیم اراضی، خلع ید از مالکین، مصادره اموال و اخراجشان از روستا راضی نبودند. بهره کشی بی حساب مالکین آنها را به مرز انفجار رسانده بود.

مالکان روستاهای اطراف در زیر فشار انقلابی روستائیان و از ترس جان به بوکان سرازیر شدند و برخی به زیر سایه پادگان مهاباد خزیدند. اما بوکان برای آنها مکان امنی نبود، قاسم مهدی قدرتمند ترین مالک شهر که حتی نامش لرزه بر اندام مردم مینداخت مورد حمله سید طه - یک حلبی ساز خرده پا، قرارگرفت و با لگد او به داخل جوی خیابان افتاد. شاخ ضد انقلاب با لگد سید طه شکست، ترسها فرو ریخت و قیام فراگیر شد. اینک بوکان یکپارچه آتش بود و برادرم در افزایش دمای انقلاب نقش چشمگیری داشت.

او به هیچوجه در رهبری قیام رلی نداشت و کسی هم دنبال نوجوانی چون او براه نیافتاد. نقش او تنها توزیع نشریات انقلابی در سطح شهر بوکان بود و برای این امر خطیر مغازه اش را در بست در اختیار نیروهای مردمی گذاشته بود.

اربابان مایل به عبور از کنار مغازه اش نبودند - جائی که در آن مورد اهانت و تحقیر قرار میگرفتند و وادار به خرید نشریات طرفدار تقسیم اراضی میشدند. "بسوی آینده" و "چلنگر" بیشترین تیراژ را داشتند ولی حزب توده ایران در بوکان تشکیلاتی نداشت و هواداران آن که از معدودی تجاوز نمیکردند، جذب شعارهای مربوط به مالکیت ارضی شده بودند.

حزب دمکرات کردستان ایران در عوض، نقش فعالتری در رهبری قیام بویژه در روستاها ایفا میکرد و شمار چشمگیری از مردم را دنبال داشت. این "پذیرش" حزب بیدلیل هم نبود: تنها 7 سال از سرکوب جمهوری کردستان و اعدام رهبران آن میگذشت، بوکان شهردوم جمهوری و دومین نقطه پس از مهاباد بود که پرچم جمهوری بر فراز قلعه تاریخی آن افراشته شده بود، دومین چاپخانه و مرکز انتشاراتی جمهوری در آنجامستقر بود، نخست وزیر و دو تن از وزیران کا بینه پیشوا از منطقه بوکان بودند و بالاخره بوکان یکی از سه شهری بود که مردم آن اعدام رهبران جمهوری کردستان را بچشم سر دیده بودند.(4)

در یک کلام هردو زمینه طبقاتی و ناسیونالیستی برای قیام مردم آماده بود و بر بستر همین آمادگی بود که شعارهای رفرم ارضی به گل نشستند و بوکان در سرعت و وسعت قیام و رادیکالی خواسته ها آشکارا از دیگر نقاط ایران جلو افتاد. آتش انقلاب در شهردامن گرفت و به روستاهای اطراف کشید. روستائیان مناطق شرقی و شمالی شهرپیام قیام را سریعتر گرفتند و باستقبال آن رفتند.

حساب در این مناطق با روستاهای غرب و جنوب شهرکه بافت نیرومندعشیره ای داشتند و در تصرف روسای عشایر دهبکری بودند، تفاوت داشت. آنجا هیبت خانها که مالکین شهر هم بودند کار مبارزه را بر روستائیان سخت تر میکرد- گرچه همانها هم در قدمهای بعدی به قیام پیوستند. (5)

در روستاهای شرق بوکان (منطقه فیض الله بیگی)، بافت عشیره ای از مدتها پیش فرو پاشیده بود و رعایا با مالکین پیوند خونی نداشتند. رابطه آنها از رابطه بهره کش و بهره ده فراتر نمیرفت و این امر تضادهای طبقاتی را عریانتر و خواسته های روستائیان رادیکالتر میکرد.

عامل دیگری که کفه معادله را برفع قیام سنگین میکرد، وجود عنصر روشنگری در میان برخی از خوانین فیض الله بیگی بود. آنها پاکبازانه با جمهوری کردستان همکاری کرده بودند و حداقل

یکی از آنها املاک خود را داوطلبانه بین روستائیان تقسیم کرده بود، 8 تن از آنها در بهار سال 1326 به دست دژخیمان رژیم اعدام شده بودند و اکنون در فجر قیام، همه این عوامل و بسیاری عوامل دیگر، کشاورزان و خوش نشینهای منطقه فیض الله بیگی را به طلایه داران قیام دهقانی تبدیل میکرد.

لوکوموتیو قیام بزودی به دیگر روستاها رسید و انبوه ستمکشان را با خود همراه کرد. برخی دهات دیگر هم به مردم قیام کننده پیوستند. دیو ترس مهار شده بود. اما روستاهای "گل"، "یکشوه"، "جامرد"، "تیکان تپه" در کانون قیام باقی ماندند. مالکین از خانه هایشان بیرون رانده شدند، شوراها ی انقلاب تشکیل شد و املاک اربابان تصرف شد. برخی از مالکین که فرصت فرار نیافتند دستگیر و زندانی و در چند مورد محاکمه انقلابی شدند، اما دست قیام هرگز به خون کسی آلوده نگشت، انجام این "وظیفه مقدس" را ارتجاع در فردای کودتا، بعهده گرفت.

خبر از حرکات مشابه در روستاهای شهرهای مجاور میرسید و میرفت تا مهاباد، سقز، میاندوآب، تکاب و شاهیندژ صحنه قیام بزرگ دهقانی شوند و به هم زنجیران بوکانی خود بپیوندند. خانها از ترس انتقام قربانیان خود، املاک و مستغلات رها کرده به بوکان سرازیر شدند و بوکان - این قلب تپنده انقلاب به قلعه ارتجاع هم بدل شد. منزل اربابان شهر مامن لاشخوران بهره کش روستا بود. خانها با ارتجاعتی ترین جناحهای درون حاکمیت نیم بند مصدق و برخی از فرماندهان منطقه ای ارتش، شهربانی و ژاندرمری و همچنین سفارت کشورهای بیگانه در تماس پنهان بودند و خود را برای انتقام ضد انقلابی آماده میکردند - روزی که به دلیل تردید مصدق در سرکوب ارتجاع وابسته، خیانت روحانیت شیعه، اشتباهات عمده حزب توده ایران، و بالاخره دخالت مستقیم قدرتهای خارجی به زودی فرا رسید.

مغازه روزنامه فروشی عمرسلطانی در این روزها ی توفانی بازار گرمی داشت. از آنجا بود که خبرهای داغ روزنامه هابه چهار گوشه شهر میرسید، اشعار لاهوتی کرماشانی، محمد علی افراشته، ابو تراب جلی و دیگر انقلابیون با صدای بلند به گوش عابران خوانده میشد و کاریکاتور "چلنگر" که در آن شاه شاهان موشی بود که به دست قدرتمند انقلابیون از سوراخ سعد آباد خارج و به ایتالیا پرت شده بود، برویتترین آن، نمادی از پیروزی قیام و شکست ارتجاع بود و به دلها جرأت حرکت می بخشید.

عمر سلطانی در آن روزها به تقلید از لاهوتی و افراشته اشعاری میسرود که خیلی زود و بدنبال کودتا طعمه آتش شدند و اثری از آنها باقی نماند زیرا آنچه میشد نشود، شد و کودتای ارتجاع و حامیان بیگانه آن به نتیجه رسید، شاه در میان استقبال زاهدیها و شعبان بی مخ ها به ایران برگشت، حکومت نظامی بختیار مستقر و نیروهای انقلابی آماج حمله شدند .

در بوکان چماق به دستان مالکین در شهر و روستا به تعقیب ، دستگیری، شکنجه و اعدام قیامها پرداختند، تظاهرات فرمایشی براه انداخته شد ، خانه رهبران قیام - حاجی قاسم کریمی و برادرش حسین کریمی در سحرگاه عید قربان به آتش کشیده و با خاک یکسان شدند. محمد رئوف خیاط ، عبدالله ایرانی و دیگر عناصر انقلابی هر یک به گونه ای جان از دست چماق بدستان مسلح بدر بردند و هرگز به شهر برنگشتند. دیگران دستگیر، و در منازل اربابان یا در شهربانی شکنجه شدند، معدودی نیز در رودخانه شهر غرق گردیدند.

مزدوران اربابها در کوچه و خیابان شهر میگشتند و شعار مستانه " مرگ بر توته ای" و "زنده باد بر کله محمد رضا شاه" سر میدادند. (6) پسران مالکین در تظاهرات فرمایشی، بنفع رژیم کودتا و علیه مردم سخنرانی میکردند. سایه ترس بر خانه ها حکومت میکرد و خانهای فراری به روستا برگشته، نیروهای انقلابی را دستگیر، شکنجه و اخراج میکردند. انبوه مظلومان به شهرهای اطراف سرازیر و ارتش بیکاران که کاری در کردستان نمی یافت کوره پز خانه های آذر بایجان را پر کرد. منطقه در وحشت غرق و آتش قیام به سرعت رو به خاموشی گذاشت.

برادرم پس از شکست قیام مانند بسیاری دیگر دستگیر و در شهربانی با حضور فرمانده کلانتری مورد هجوم یکی از مالکین قرار گرفت. آنگاه به زندان مهاباد اعزام شد. آزادی موقت و مشروط پس از چند ماهی فرا رسید اما برای او آسایشی به همراه نیاورد. در مدت 15 سال پس از کوتاه، وفا تحت تعقیب دادگاه نظامی باقی ماند و کابوس " خواجه نوری" همه گاه بر روحش سنگینی میکرد. هر ساله به دادگاه نظامی ارومیه احضار و بخاطر " فعالیت‌های مغل امنیتی کشور" تحت بازجویی دوباره قرار میگرفت. زندگی او تحت تأثیر این تهدید همیشگی از هم پاشیده بود تا اینکه چاره را در رفتن داوطلبانه به سربازی یافت بلکه دو سالی از زیر تیغ تعقیب رها شود. او در سال 1339 به سربازی رفت.

"وفا" که تا آندم شاعری شناخته شده و نامی آشنا در شعر منطقه بود، در دوران سربازی به خدمت در رادیوی تازه تأسیس مهاباد فراخوانده شد. رادیو را پادگان مهاباد دایر کرده بود او مسئولیت بخش شعر و ادب آنرا به عهده داشت. کار موقت دوساله در رادیو به همکاری بعدی وی با رادیوی کردی کرمانشاه و روزنامه " کردستان" چاپ تهران انجامید.

سا لهای میان 28 مرداد 32 و اعزام به خدمت سربازی (1339)، برای وفا سالهای پر باری بودند. او که مجدداً به شغل روزنامه فروشی و کتابفروشی برگشته بود، در این سالها شعر معاصر ایران را به خوبی مطالعه کرد. من او را در خانه و مغازه مدام در حال مطالعه می دیدم. اشعار نیما، شاملو، فروغ، نادرپور، فریدون توللی و سیمین بهبهانی همدم همیشگیش بودند. همکاری او با مجلات ادبی تهران از سال 37 به بعد آغاز شد و از سال 38 که اشعارش روی چاپ بخود دیدند، کاراوجدیتر شد. روزانه میخواند و مینوشت و میرفت تا راه خود را بیابد.

شعر فارسی ایران در آن سالها درگیر تقابل بین فرم عروضی و آزاد بود و هنوز سلطه شعر نو مسلم نشده بود. شعر کلاسیک نمایندگان چون شهریار را داشت که در این عرصه دارای اعتبار و شهرت فراوانی بودند. شعر نیمائی از دیگر سو نامهای بلند آوازه ای چون فروغ، اخوان، سیمین بهبهانی، سیاوش کسرائی، هوشنگ ابتهاج و دیگران داشت که تعهد اجتماعی را با شعر در هم آمیخته بودند و نامشان در ذهن جوانان با مفهوم مبارزه و ایستادگی در برابر سیستم سیاسی حاکم همراه بود.

همزمان با رشد شعر نو نیمائی، جریان دیگری که شاملو آنرا نمایندگی میکرد، طرفداران خود را در میان جوانان داشت، شعر سفید اروپائی به پایمردی لاهوتی کرمانشاهی و احمد شاملو جای پائی در شعر فارسی پیدا کرده بود.

در نضج شعر نو و پذیرش آن از سوی نسل جوان، رویدادهای سیاسی بویژه کودتای ضد مردمی 28 مرداد نقش تعیین کننده داشتند. در سالهای متعاقب کودتا، جبهه ها مشخص و سنگرهای سیاسی به نحو آشکاری متمایز بودند بگونه ای که حضور در یکی معنای صریح ضدیت با دیگری را در بر داشت.

این جبهه بندی سیاسی در هنر و بویژه شعر هم مصداق می یافت. هواداری از شعر نو جانبداری از تفکر ترقیخواه، مبارزه و انقلاب و طرفداری از شعر کلاسیک-گرچه در بسیاری از موارد ناعادلانه، ولی هواداری از ارتجاع حاکم و همسنگری با نیروهای واپس گرا معنی میداد. بندرت افراد و عناصر مترقی را میشد یافت که در انتخاب بین شعر نو و کلاسیک تردیدی در جانبداری از شعر نو به خود راه دهند.

شاید یکی از عوامل این موضعگیری صریح، جایگاه اجتماعی پیشگامان شعر نو بود. لاهوتی کرمانشاهی و نیما- این مبدعان شعر نو فارسی، هردو از مدافعان جنبش چپ، سوسیالیزم و سیستم سیاسی شوروی بودند و دل در گرو آن " بهشت" داشتند. (7) بسیاری از شاگردان نیما هم در مقطعی از حیات هنری خود از فعالان یا حداقل هواداران این جنبش بودند.

" وفا " که کار شاعری رابا شعر کلاسیک آغاز کرده بود (8)، خیلی زود به شعر نو روی آورد. نو خواهی در کارهای او با چهارپاره نیمائی آغاز و به تجربه در شعر سفید انجامید گرچه تا پایان به " وزن" در شعر وفادار ماند و در ادامه کار، تجربه های اولیه در شعر غیرموزون را دنبال نکرد.

با یک نگاه به تاریخ سرایش اشعار در مجموعه " سرود پرستو" به آسانی میتوان دریافت که او در مقطع تجربه گری دهه سی، همه فرمهای متداول روز را به خدمت میگرفت:

کاش ما هم در جهان عشق، یاری داشتیم
کاش ما هم اختر شبهای تاری داشتیم ...
کاش عشق روی یاری در دل ما خانه داشت
بر در این خانه ما هم رهگذاری داشتیم

شعر " حسرت"، 1338

صدا آهسته کردم آه پرشنگ ،
شنیدم عهد و پیمانان شکستی
شنیدم از من آشفته خاطر
گسستی رشته الفت ، گسستی

شعر " دروغ"، 1338

در نیمروزی داغ
زیر سایه بیدی نشسته بود
پرنده نگاهش
در افق دور دست سرگردان بود

پهلویش نشستم
اعتنائی نکرد.....

شعر "ماجرای نیمروز"، 1338

اوفرزند زمان خویشتن بود و نبض شعرش با تحولات شعر فارسی میزد. اشعار این دوره او آئینه بالا نمای مقطعی از تاریخ شعر فارسی هستند که طی آن شعر نودر زمانی 21 ساله، تاریخ یکهزار ساله شعر عروضی را یکباره ورق زد(9) و آنچه را شاعران دوره بازگشت نتوانستند میسر کنند، میسر کرد. در این دوره شعر کلاسیک، شعر نو نیمائی و شعر سفید اروپائی شانه به شانه هم همزیستی- کم و بیش مسالمت آمیزی، داشتند. شعر آن سالهای وفا نمونه خوب این همزیستی را در کارهای یک فرد ارائه میکند.

وفا در این سالها با برخی از چهره های شعر معاصر فارسی مراوده و مکاتبه داشت، از آنجمله بود نصرت رحمانی. ولی پایدارترین دوستی را با شهید سعید سلطانپور بنیاد نهاد- رابطه گرم و دوستانه ای که تا هنگام اعدام ضد انقلابی او ادامه یافت و خاطره این دوستی پر بار برای همیشه در ذهن او عزیز ماند.

سعید او را در راهیابی به محافل ادبی و روشنفکری تهران همراهی کرد، امکان چاپ مجموعه شعری "سرود پرستو" را برایش فراهم نمود و برای دیدارش چند بار به بوکان آمد. از راه همین آشنائی بود که نامهای کردستان و بوکان به شعراین شاعر انقلابی راه یافتند.

گفتم که وفا در سالهای پیش از سربازی بار دیگر به شغل روزنامه فروشی برگشت و بعدها کتابفروشی شد. مغازه کتابفروشی او در بوکان مرکز توجه روشنفکران شهر و دانشجویان کرد شهرهای تبریز و تهران بود که در مسافرت به بوکان به مغازه او میآمدند و به بحث های ادبی مینشستند.

مضمون گفتگوها بطور طبیعی آن نبود که در مقطع قیام سالهای 31 و 32 بود و بیشتر بر محور شعر و ادب دور میزد.

من بارها زنده یادان حقیقی، اما می، افخمی، وجدی قزلجی، سواره ایلخانی زاده (پ. اهورا) و علی حسینیانی (هاوار) و نیز آقایان محمد نوری و صلاح الدین مهدی را که از سر شناس ترین چهره های سیاسی- ادبی شهر و منطقه بودند در مغازه برادرم میدیدم که درگیر گفتگوی عمدتاً ادبی با او و دیگران بودند.

اشعار وفا در آن سالها بیانگر تعهد اجتماعی او و اعتقادش به نیروی مردم است گرچه این موضع در پوششی از آراسنگی کلام بیان شده اند تا از چشم سانسورچیان دور بماند:

به آه دختران آرزومند
به درد مادران پیر و بیمار
به اشک کودکان پاک و معصوم

به سوز قلبهای داغ و تبار.....

که دیگر از جفای ماهرویان
زنار و سینه و بازوی دلدار
ز چشم فتنه ریز ساقی مست
سخن کوتاه میسازم به یکبار
ز دل رانم نیاز بوسه گرم
می و معشوق از دفتر زدایم
بجای صحبت جانان، کتابی
ز درد و رنج انسانها سرایم (10)

یا:

او مرد
دلک نبود، انسان بود، انسان
انسانی که

بخاطر احساسش

بر گورآرزوهای تیر باران شده اش
اشک ریخت
بخاطر شعر نو، نسل نو
بخاطر شکوفه های یخ بسته امید
از سیاهی شب نهراسید و پیش رفت (11)

اما اشعار او در کلیت خویش "عاشقانه" و شخصی، با نشانه های صریحی از یک عشق شکست خورده ایام نوجوانی هستند. ویژگی دیگر اشعار وفا "صراحت" و کلام غیر سمبولیک است. شعرها ساده، روشن، و در قیاس با کلام شاعران آن دوره از تاریخ ایران، بسیار شفافند. این شفافیت اگر به کار رابطه گیری اوبا خواننده کمک کند- که کرد، واگر توده مردم را جذب خود کند- که کرد، در شرایط سخت استبداد حاکم، مانع از بیان اندیشه درونی شاعر بود و تنها "اندیشه های مجاز" و "تأیید شده" را میتوانست بروز دهد.

وفا در آن سالها شمشیر دادگاه نظامی را هنوز بالای سر داشت و کمترین "اشتباه محاسبه" نمیتوانست او را به زندان آماده پذیرائی سال 32 برگرداند. او که از سال 41 تشکیل خانواده داده مسئولیت اداره زندگی کسان دیگری را نیز عهده دار بود، بیش از پیش از چنان سرنوشتی دوری میکرد. زبان صریح اشعارش در دوران سلطه بی چون و چرای ساواک بر منطقه کردستان نمیتوانست جز محور عشق بدور مدار دیگری بچرخد، گرچه عشق "عرض" ی نبود که زیر فشار

یا به خواست کسی بدرون شعر وفا خزیده باشد، عشق گوهر ذاتی و مضمون اصلی شعر او است و حضور عشق است که به کلام او جلال می بخشد:

دور آنجا که چشمه خورشید
نور ریزد به دامان صحرا
دور آنجا که خنده مهتاب
می چکد نرم نرم بر دریا.....

اندر آنجا، در آن شکفته دیار
در جهان فروغ و زیبایی
بر لب ت بوسه میزنم از شوق
ای گل آتشین صحرائی (12)

یا:

در کنارم نشست با گرمی
ناشناسی که مست و زیبا بود
ناشناسی که آشنا می جست
نازنینی که بس فریبا بود.....

روی تختی که خوابگاهم بود
سر در آغوش هم فرو بردیم
هر دو مست، هر دواز جهان غافل
لذت عشق و آرزو بردیم (13)

اما "عشق" اکسیری که او را زنده نگاه میداشت و در او شعر می آفرید، هرگز وفا را از تعهد اجتماعی دور نداشت. او وقتی میدید که کلام شفافش به او اجازه بند بازی و نهانکاری نمیدهد، در مجموعه "سرود پرستو" گفتنی های خود را به شیوه ای نامستقیم و با قید "حماسه انتخابی" در گوش خواننده میخواند. کلامی که از آن او نبود و دستگاه جهمی ساواک نمیتوانست او را از بابت آن مسئول بداند:

" اینک تو
تو ای شاعر!
نه، ای قاضی زمان!
ای نغمه پرداز بزرگ!
وای افسانه سرای کهن!

قالب محدود اندیشه هایت را
در هم شکن
و با اشعارت
از نادرستی ها و شکنجه ها.....
سخن بمیان آر!
بدان که
اطفال بی پناه کوچه ها
زنان رختشوی خانه ها
ای قاضی زمان
درد میکشند..... (14)

از نظر فرم، اشعار این دوره از کار شاعری وفا "چهار پاره" های نیمائی هستند:

امیدم را همه افسانه خوانند
مرا رسوا، مرا دیوانه خوانند
تمام آشناهایم خدایا
مرا از خویشتن بیگانه خوانند (15)

یا:

سفره حاضر، جام می آماده است
تشنه ام، جام مرا لبریز کن
دوزخ و قید و گناه افسانه است
دیدگانت را نیاز آمیز کن (16)

برخی دیگر از اشعار او، ویژگیهای کامل شعر "بعد نیمائی" را دارند: موزون اما
غیر مقفی:

دگر از من چه میخواهی؟
چه میگوئی؟
چه میجوئی؟
زچشمانی که غیر از اشک نومیدی نمی ریزد،
زچشمانی که از عمقش نوای رنج می خیزد،
چه میخواهی؟ (17)

یا:

آنجا.....نگاه کن.

آن دوردستها

آن شاخه های سبز

آن دشت با صفا

آنجا که عشق هست و صفا هست و نغمه هست

آنجا نگاه کن

آن چشمه سارها

آن لاله های سرخ

آن آبشارها

آنجا که درد نیست، ریا نیست، رنج نیست..... (18)

" وفا " اینک با عشق خلوت کرده و از قید تعلقات رسته،

میرفت تا در "حرم" عشق احرام کند و برای همیشه معتکف بنشیند که یک حرکت، یک زلزله بزرگ او را از خلوت تنهایی، به بمیان انبوه مردم پرتاب کرد. او که از ترس مالکان، ساواک و دادگاه نظامی سر به درون برده بود، با اعلام اصلاحات ارضی "فرمایشی" شاه به صحنه برگشت.

خلع ید از مالکین و تقسیم اراضی برای بسیاری از مردم چیزی بیش از یک رفرم سطحی، تحولی از بالا، حرکتی برای بقای رژیم شاه و استحکام هرچه بیشتر نفوذ سرمایه داری غرب در ایران نبود، ولی برای وفا مضمون دیگری هم داشت: قدرت مالکین محلی- این خدایان فرمانروا و دشمنان دیرینه او و مردم، در نتیجه این اصلاحات از آنها خلع و درآثرآن، به آدم های "خاکی" تبدیل شده بودند. این دستاوردی برای مردم منطقه بود که به آسانی نمیشد فراموش یا انکار شود.

روزی که آگهی تقسیم اراضی ملاکین بوکان در صفحه اول روزنامه کیهان چاپ شد بیگمان یکی از روزهای فراموش نشدنی برای او و پدرم بود آنها را میدیدم که ناباورانه آگهی را میخواندند و کار "سترگ" دولت را در این رابطه تأیید میکردند.

این وضع روحی سریعاً در اشعار وفا منعکس شد ولی این کار "محلی" یعنی تقسیم اراضی مالکین "بوکان" به یک زبان "بوکانی" هم نیاز داشت. او میخواست شادی خود را با همشهریان و همدردان خود قسمت کند. مخاطب اینبار او نه نخبگان و روشنفکران عصا قورت داده، که توده رنج دیده شهرو روستا بودند و با آنان باید به زبانی خودی ترسخن میگفت.

او که در اثر آشنائی با حسنیانی و سواره و در مدت کار در رادیوی مهاباد مجذوب شعر کردی شده بود، در این زمینه تردیدی به خود راه نداد و تأیید خود را از اصلاحات ارضی در قالب زبان کردی بیان کرد:

" ای دهقانان به پیش

جهان به وجود شما منکی است....." (19)

شعر، چندین بار از رادیوی کردی کرمانشاه پخش و در بسیاری از روستاها به نشید مبارزه علیه مالکین تبدیل شد. وفا با این شعر سر فرازانه به ساحه شعر کردی قدم نهاده بود. ولی از خلوت عشق به ملاً پرآشوب جامعه قدم نهادن، مشکلات زیادی به همراه داشت: تأیید اصلاحات و ستایش حرکت دهقانان علیه بهره کشان روستا، تیغ دودمی بود که می‌توانست تأیید رژیم و بویژه شخص محمد رضاه شاه را معنی بدهد و گوینده در نظر منتقدین اصلاحات- یعنی تمامی طیف چپ و کم بیش همه احزاب سیاسی اپوزیسیون بعنوان مجیز گوی رژیمی تلقی شود که در گذشته به مبارزه اش بر خاسته بود.

چنانچه ویژگیهای اجتماعی- سیاسی منطقه از محاسبات غایب باشد، در ارزیابی موضع وفا و دیگر شاعران بوکان در آن برهه از تاریخ ایران و کردستان، همه یکباره به جبهه طرفداران رژیم می غلطند- حسابی که هرگز با واقعیت سازگار نیست. نه "حقیقی"، نه وفا، نه ابراهیم افخمی و نه محمد نوری که هر یک بنوعی در تأیید اصلاحات ارضی و محدود شدن اختیار اربابان شعر سروده یا سخن گفته اند، هیچکدام مزدور و مجیزگوی رژیم نبودند. آنان سخن از حق و عدالت و ضدیت با بهره کشی و بیداد گری مالکان میگفتند و خوشامد گوی دولتی نبودند که تا بن استخوان دشمن میداشتند.

شعر سالهای بعد از 1341 وفا عمدتاً به زبان کردی سروده شده اند. رویکرد او به شعر کردی، چرخشی جدی و ماندگار بود. فرم اشعار کردی او همان فرم اشعار فارسی یعنی چهار پاره نیمائی و یا اشعار موزون و غیر مقفی است، با این تفاوت که اشعار هجائی و مطمئن اوزان فورلکوریک کردی هم به آنها اضافه میشود، اما نشانه زیادی از شعر سفید در میان اشعار کردی او به چشم نمیخورد. وفا دیرتر، از شاعران کرد "گوران"، "شیرکو بیکه س" و "عبدالله پشیو" هم تأثیر پذیرفت.

عامل مهم ی که وفا را بسوی شعر کردی کشاند، روزنامه "کردستان" چاپ تهران بود. روزنامه در جهت سیاست های رژیم کودتا و با اشاره مستقیم ساواک در تهران منتشر میشد و هدف از انتشار آن جذب نیروهای کرد در خارج از مرزهای ایران بویژه انقلابیون کرد عراق و قیام کنندگان "ایلول" برهبری زنده یاد بارزانی بود. ساواک که از نزدیک در جریان قیام "ایلول" قرار داشت و روشنفکران کرد ایرانی را میدید که برای تأیید و تقویت قیام به کردستان عراق شتافته اند، با انتشار روزنامه کردستان درحقیقت سوپاپ اطمینانی را باز میکرد تا از وقوع یک انفجار جلوگیری باشد.

در هر حال، روزنامه کردستان بویژه صفحات ادبی و غیر سیاسی آن، بمنابۀ تنها نشریه کردی زبان ایران، در میان روشنفکران کرد خوانندگان زیادی پیدا کرد و حتی شاعر بزرگ کرد "هیمن" و متعهدانی چون سواره ایلخانی زاده، فاتح شیخ الاسلامی و علی حسینی آثار خود را برای چاپ به روزنامه میدادند.

"وفا" هم از قافله عقب نماند و اشعارش در شماره های آن به چاپ رسید. انعکاس انتشار اشعار کردی برای او که رهرو جدید این راه بود، تشویق آمیز بود.

او دیگر تنفسگاه مطمئنی یافته بود و اندک اندک میرفت تا یکسره شعر فارسی را کنار بگذارد و اشعار کردیش را ببیند که از رادیو کرمانشاه خوانده، در روزنامه کردستان چاپ و در جلسات شعر خوانی دکلمه میشوند.

اما رابطه او با شعر فارسی هنوز بطور کامل قطع نشده بود. او در سال 1341 مجموعه "سرود پرستو" را به چاپ رساند و سال بعد در یک مسابقه شعری که از سوی رادیو فارسی "دهلی" برگزار شد، جایزه اول را به خود اختصاص داد. او را برای دریافت جایزه به هندوستان دعوت کردند ولی او که هنوز به تهران هم سفر نکرده بود، دعوت را رد کرد. مراسمی در سفارت هندوستان در تهران برگزار و جایزه همراه با 5 جلد کتاب امضا شده جواهر لعل نهرو نخست وزیر وقت هندوستان توسط دکتر صدیق اعلم- وزیر آموزش و پرورش وقت ایران بوی اهدا شد. در این راه و نیز در کار انتشار کتاب "سرود پرستو" شاعر شهید سعید سلطانیپور بوی کمک زیادی کرد. انتشار کتاب در منطقه با استقبال فراوان روبرو شد و تنها در بوکان 200 نسخه آن بفروش رفت. (20)

در مقطع سالهای 1342 و 1343 تحول دیگری در زندگی وفا صورت گرفت. او که ازدواج کرده صاحب فرزندان شده بود، بشدت درگیر کار و اداره خانواده بود، مغازه کتاب فروشیش به فروشگاه لوازم خانگی تبدیل و از فقر و محرومیت گذشته اثری باقی نمانده بود. کار و فعالیت اقتصادی، او را از پرداختن به شعر باز میداشت. اما او در آن سالها و برای همیشه طرفدار محرومان و عنصری وفادار به سوسیالیسم و عدالت اجتماعی باقی ماند و هرگز فریب زرق و برق زندگی را نخورد.

در آن سالها من همراه با بسیاری از معلمان کردستان به دستور وزارت آموزش و پرورش و امضا خانم فرخرو پارسا معاون وقت وزارتخانه، به شهرهای استان مرکزی تبعید شدیم. این تبعید بی معنا بر روحیه خانواده ما تأثیرات عمیقی نهاد. پدرم بیمار شد و هرگز از بستر آن برنخاست، زندگی خواهرهایم دچار مشکل شد و برادرم دیگر باره با رژیم چپ افتاد. گرچه موقعیت شغلی او اجازه نمیداد، اما در مسافرتها به تهران و هنگامی که من دانشجوی دانشکده ادبیات بودم، به محافل روشنفکری سر میزد، کتاب میخرید، فیلم میدید و حتی پنهانی با من به انجمن فرهنگی ایران و شوروی میآمد.

او به دنبال دستگیری من در سال 1351 یکبار دیگر دچار مشکل شد و کابوس دادگاه نظامی که تازه دو سالی بود دست از سرش برداشته بود، از نو بازگشت. من در پیوند با مطالعه و انتقال انبوهی جزوه های سیاسی گروههای چپ دستگیر شدم که آنها را در زیر زمین خانه برادرم چال کرده بودم، تنها او و مادرم از محل اختفای جزوه ها اطلاع داشتند. برادرم پس از دریافت خبر دستگیری من جزوه ها را به محل امنتری انتقال داده بود و

هنگامی که مأموران ساواک در اثر اعتراف من برای کشف جزوه ها به خانه او ریخته دست خالی برگشته بودند، او مستقیماً در معرض اتهام همکاری با من قرار گرفت. داستان آن روزها ی تاریک و اندوهبار که برادرم را از پا انداخته در بستر بیماری خوابانده بود، داستان رنج عظیمی است که خانواده ای از بزرگ و کوچک بردند.

مأموران ساواک تا هنگام آزادی من از زندان دست از سراوبرنداشتند و با مناسبت و بی مناسبت به مغازه اش میرفتند. او از این امر بشدت رنج می برد و در روز اول آزادم مسئله را با من در میان گذاشت تا راه چاره ای برای طرد مزدوران از مغازه اش بیابیم- کاری که آسان هم نبود،

چه او در حقیقت هم پرونده من و کسی بود که جزوه ها را از من گرفته، خوانده، و پس از دستگیری من به محل امن دیگری منتقل کرده بود. مشکل ما را تنها انقلاب خلقهای ایران توانست حل کند.

او در ماههای منتهی به انقلاب سال 1357 و با اوج گرفتن قیام توده های مردم، نیروی تازه ای یافت و درخفا با نیروهای انقلابی همکاری کرد (21) - کاری که میتوانست به قیمت آزادی و حتی جاننش تمام شود. او با آغوش باز به استقبال انقلاب رفت. وفا در سالهای بین 1350 تا 1357 کمتر به شعر میپرداخت، کار و فعالیت تجاری او را از پرداختن به کار هنری باز میداشت.

اما بفاصله کمی پس از انقلاب، بار دیگر به آغوش دلدار شعر باز گشت و کلام او از نو بوی عشق گرفت. او که دیگر شعر فارسی را بکلی کنار نهاده به کردی شعر میگفت اشعارش را برای چاپ به روزنامه و مجلات "سروه" چاپ ارومیه، "ثاویه ر" چاپ سنندج و "مه هاباد" چاپ مهاباد می سپرد. علیرغم سنگینی بار معیشت و مشکلات مالی دیگر، از عروس شعر کنار نگرفت و تا هنگامی که در سال 1383 بدنبال عمل جراحی قلب در بستر یک بیماری جانکاه افتاد از سرودن شعر باز نایستاد.

در اشعار سالیان اخیر خود، "وفا" انسانی متواضع، مهربان و از همه مهمتر، عاشق است. گذر عمر، پیری، بیماری و مشکلات جدی زندگی نتوانسته اند او را از اکسیر عشق دور بدارند، ولی جسم او در برابر فشارهای زندگی، توقع دوستان و طعنه نادوستان طاقت نیاورد، انسان فرهیخته و شجاعی که در برابر ارزشهای غیر انسانی و نیروهای اهریمنی شجاعانه قد علم کرده بود، در بستر بیماری افتاد امکان ارتباط گیری و گفتگو با اطرافیان را از دست داد. در این مدت چه در اندیشه او گذشته و چه شعرهایی سروده شده اند، کسی نمیداند.

در پایان راه، وفا این زبان رسای عشق و این دوستدار آزادی و عدالت ساعت 7 صبح روز سه شنبه اول آذر ماه 1384 (2005/11/22) در سن 66 سالگی در منزل خود در بوکان با زندگی و با فرشته شعر بدرود گفت و در زادگاهش بوکان در جوار آرامگاه شاعر نامی کرد و مترجم کردی اشعار حافظ - استاد عباس حقیقی به خاک سپرده شد.

من این یاداشتها را در دوره بیماری برادرم و بدون اطلاع او نوشتم. او در همه عمر خویش بزرگ منش باقی ماند، مناعت طبع از دست نداد و هرگز از من که در رادیو و تلویزیون و روزنامه های کردی به نقد ادبی سرگرم بودم نخواست سطری در باره او و ارزش اشعارش بنویسم. او عزت نفسی داشت که در کمتر کسی دیده ام.

اینک که من هم به پایان راه نزدیک میشوم، خواستم وظیفه ای را که سالها پیش باید بعهده میگرفتم، گرچه نا رسا، انجام دهم. من این جان شیفته را به خوبی می شناختم و به زیر و بم روح نازنینش آشنا بودم ولی در این سطور نخواسته ام سخنی نادرست بگویم، حقی را نا حق و نا حقی را حق کنم یا تصویری غلط از او و کارهایش بدست بدهم. آنها که از نزدیک وفا را میشناسند میدانند که من در ترسیم شخصیت او خطا نرفته ام.

نسل ما با "وفا" نا مهربان و در مواردی بیرحم بود. باشد که آیندگان چنین نباشند، باشد که او جای واقعی خود را در تاریخ شعر ایران و کردستان بیابد.

دکتر شفیعی کدکنی در مورد او گفته است:

"وفا شاعر توانمند امروز است که بمتابه یک شاعر غیر فارس در حوزه شعر نو فارسی بخوبی درخشیده است" (22)

یادش جاودانه باد

(1) شعر "بوف کور"، سرود پرستو

(2) حاج قاسم کریمی، خیاط و صاحب کارگاه قند ریزی
علی میره بگ

عبدالله ایرانی، قباندار

محمد رئوف حافظ القرآن، خیاط

حسین طهائی، خیاط

سید طه، حلبی ساز

ابراهیم طنازی، خیاط

حسین فاتحی

احمد یه دی

فتح الله خوش اخلاق "سنه ای"

(3) -گوهرسخن از جواهر لعل نهرو است.

(4) شهید علی بیگ شیرزاد (یکشوه) پس از شکست جمهوری کردستان در محل "حه وزه گوره" بوکان به دار آویخته شد.

(5) عمر عصری، "قیام دهقانان در منطقه مکریان"، مجله گزینگ چاپ سوئد، شماره 37، زمستان 2003

(6) من که در آن هنگام بچه کم سالی بودم، شاهد یورش وحشیانه جاقوکشان اربابان به خانه های مردم شهر در غروب روز 28 مرداد بودم. آنها به کوچه ها ریختند، دروازه خانه ها را شکستند و هر آنکه را خواستند به طویله منزل اربابها بردند.

(7) کشتکا هم خشک آمد

در جوار کشت همسایه

نیما

(8) مصاحبه روزنامه کردی "پیام" چاپ لندن با "وفا"، شماره 32، مارچ 2001

(9) اگر بتوان از کارهای سترگ لاهوتی کرمانشاهی در زمینه تحول شعر کلاسیک فارسی به شعر نو چشم پوشید (کاری که متأسفانه در ایران شلوه معتاد شده است)، و اگر بشود نقطه آغاز شعر نو را سال چاپ افسانه نیما در 1311 گرفت (فرضیه ای که بر کرسی قبول نشسته است)، آنگاه شاید بتوان 28 مرداد 1332 را مقطع پیروزی کامل شعر نو در یک جدال 21 ساله تصور کرد.

(10) شعر "سرودی در دل شب"،

(11) آغازی بر مجموعه "سرود پرستو"

(12) شعر "گل آتشین"

(13) شعر "گناه"

(14) مقدمه سرود پرستو

متأسفانه نتوانستم سراینده این قطعه را بشناسم. کارو، پرویز کلانتری، یا.....؟

(15) شعر "بیگانه"

(16) شعر "تمنا"

(17) شعر "چه میخوای"

(18) شعر "دوردست"

(19) "بو پیشه وه جووت به نده دنیا به تو وه به نده....."

(20) تیراژ روزنامه کیهان در بوکان که خود وفا نمایندگی پخش آنرا داشت روزانه 20 نسخه و اطلاعات 15 نسخه بود.

(21) ابراهیم فرشی، "انقلاب خاموش" سایت اینترنتی bokan.de

(22) مجله "مهآباد"، شماره 53، مرداد ماه 1384

انور سلطانی

پائیز سال 1384

لندن